

جنبش کارگری کردستان از انقلاب بهمن تا امروز

کردستان و «حق تعیین سرنوشت خلقها»

رشد ناموزون، انکشاف نامتوازن عرصه های مختلف اقتصادی، توزیع جغرافیائی ناهمگون انباشت و توسعه متششت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، پدیده های جبری و کاملاً طبیعی شیوه تولید سرمایه داری هستند. اساس نظم یا هر مرآوده حقوقی، اخلاقی، مدنی و انسانی در این نظام بر منطق تولید اضافه ارزش و سود انبوه تر استوار است. در اینجا همه چیز از منطق سود تبعیت می کند و عزیزترین و مقدس ترین حریم پیش ریز برای سرمایه جانی است که نرخ و حجم اضافه ارزش ها بیشتر باشد. این واقعیت وجودی تولید سرمایه داری است. چیزی که در اندیشه و پندار و ایدئولوژی برتافته از رابطه سرمایه به طور کامل معکوس جلوه می یابد و ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی بورژوازی با تزریق خود به اعماق مغز و فکر و هستی اجتماعی توده های کارگر، شالوده ستیز خودجوش طبقاتی آنها علیه سرمایه را آماج تخریب و تضعیف قرار می دهد. پروسه انکشاف و تسلط رابطه خرید و فروش نیروی کار در جامعه ایران همسان همه جوامع دیگر جهان معاصر قهرآ و اجتناب ناپذیر بار همه مؤلفه ها و مختصات بالا را با خود حمل می کرد. این مؤلفه ها با توجه به قوانین عمومی انباشت سرمایه در شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری، در درون جامعه ما و سایر جوامع مشابه ابعاد تأثیر و درجه شمول بسیار وسیع تر و حادثتری را نیز احراز می نموده است. به عنوان مثال توزیع جغرافیائی میزان پیش ریز سرمایه و تحولات فراساختاری آن علاوه بر حمل جبری کلیه ناهمگونی سرشتی تولید سرمایه داری حتی در قیاس با جوامع اروپائی بسیار ناهمگون تر بوده است، به همان گونه که توسعه سیاسی، مدنی، فرهنگی و حقوقی متناظر با انکشاف این شیوه تولید در ایران منطبق با این یا آن جامعه غربی به ورطه تحقق نیپوسته است.

در تمامی دوره های گسترش و تسلط سرمایه داری در ایران، از آغاز تا شروع دهه 50 خورشیدی، استان مرکزی به لحاظ میزان انباشت سرمایه و کثرت توده های فروشنده نیروی کار نه فقط با هیچ منطقه جغرافیائی دیگر کشور قابل قیاس نبود که حتی به تنهایی از بخش اعظم نواحی جامعه جلوتر بود. در سالهای نخست دهه 50 بالغ بر 23% کل نیروی کار شاغل قلمروهای صنعتی در این حوزه جغرافیائی زندگی و کار می کردند. در همین دوره نسبت شاغلان بخشهای موسوم به «خدمات»!! در فاصله مرزهای این ناحیه از 35% نیز تجاوز می کرد. این ارقام در فاصله سالهای 1350 تا 1355 باز هم به صورت بسیار چشمگیری دچار افزایش شد. به گونه ای که در پایان نیمه نخست این دهه نسبت کارگران بخش صنعت این استان از نصف کل کارگران جامعه بالاتر رفت. این نکته نیز قابل تعمق است که بخش اعظم این صنایع به ویژه کارخانه های جدیدتر و با سرمایه های بزرگتر و تکنولوژی پیشرفته تر در یک مسافت 20 کیلومتری میان تهران و شهر کرج متمرکز بودند. از استان مرکزی و شهر تهران یا به بیان دقیق تر جاده های کرج و ساوه و آبدلی و حوزه های صنعتی قزوین و اراک که بگذریم استانهای آذربایجان شرقی و اصفهان و تبریز و خراسان هر کدام با شمار کثیری واحدهای عظیم صنعتی بزرگترین قطب ها و مراکز پیش ریز سرمایه را تعیین می کردند.

آنچه در بالا گفتیم مربوط به زمانی است که از شروع انکشاف کاپیتالیستی جامعه بیش از یک قرن و از زمان تسلط تام و تمام شیوه تولید سرمایه داری حدود دو دهه می گذشته است. رابطه خرید و فروش نیروی کار و به تبع آن بازار سرمایه داری از مدتها پیش سایه حیات و تسلط خود را تا عمق دورترین روستاهای جامعه بسط داده و بر کل شرائط کار و زندگی ساکنان کشور حاکم ساخته بود. با همه اینها در پاره ای از نواحی کشور سرمایه گذاریهای صنعتی مهمی در دستور کار سرمایه داران یا دولت بورژوازی قرار نداشت و معنای تسلط کامل سرمایه داری در یک جامعه نیز مطلقاً مترادف با وقوع چنین سرمایه گذاریهایی نیست. تحمل کمترین میزان هزینه تولید و حصول بالاترین میزان و نرخ سود تنها معیار تعیین نوع تولید، قلمرو انباشت و حوزه جغرافیائی پیش ریز را برای سرمایه مشخص می کند و در اینجا نیز مشخص می کرد. استان مرکزی بر پایه همین ملاک در صدر جدول ترجیحات قرار داشت و پاره ای از مناطق در عین انحلال کامل اقتصادی در روند کار سرمایه داری زیر فشار همان معیار اساسی احراز شرائط برتر ارزش افزائی، چه بسا عرصه هجوم سرمایه ها برای انباشت بزرگ صنعتی واقع نمی شدند. در دوره مورد گفتگوی ما استان های سیستان و بلوچستان، بویراحمد و کهگیلویه؛ چهارمحال بختیاری، ایلام و لرستان در عداد این مناطق بودند و استان کردستان در میان 22 ایالت مبتنی بر تقسیمات جغرافیائی کشور، مقام سیزدهم را احراز می نمود.

سطح به غایت نازل بهای نیروی کار یک پیش شرط اساسی بازتولید و خودگستری سرمایه را تعیین می نمود و این بدان معنی است که توده های وسیع فروشنده نیروی کار باید در برهوت محرومیت از کلیه امکانات اجتماعی، معیشتی و حقوق سیاسی و مدنی، بار گسترش بسیار شتابان پروسه انباشت سرمایه، هزینه های غول آسای ماشین دولتی بورژوازی و بار کل جامعه کاپیتالیستی را به شاق ترین سیاق ممکن به دوش می کشیدند. همه چیز در هر زمینه و هر نقطه از حیات اجتماعی انسانها یک راست از ملاک سودآوری حداکثر سرمایه و نازل ترین سطح بهای نیروی کار تبعیت می نمود. آب آشامیدنی به شرطی نیاز محله مسکونی، روستا، بخش، شهر و یا حتی شهر بزرگ تلقی می گردید که بخشی از حل و فصل معضلات سیستم باشد. برق مصرفی خانه ها در جایی لازم بود که مقتضای توسعه و قوام مناسبات حاکم بر ضرورت آن حکم می داد. راه در جایی کشیده می شد که مشکلی از مشکلات سرمایه را حل کند و پروژه های شهرسازی و احداث خیابان و طرح اسفالت برای مناطقی مجاز می گردید که نیازهای اقتصادی و اجتماعی و مدنی سرمایه تحقق آنها را در دستور کار قرار داده باشد. بیمارستان ساخته می شد مشروط به اینکه سلامت نیروی کار نیاز روز سرمایه باشد و تأسیس مدارس در هر سطح با منحنی احتیاجات نظام سرمایه داری سیر صعودی می پیمود یا بالعکس دچار توقف می گردید.

روند انطباق هر نوع دگرسانی اجتماعی و اقتصادی با نیازهای سرمایه و استثمار هر چه دهشتبارتر نیروی کار لاجرم تمایزات محسوسی را در وضعیت معیشتی و شرایط زیست اجتماعی توده های کارگر و فرودست مناطق جغرافیایی مختلف کشور با خود به همراه داشت. تمایزاتی که در گستره شدت فقر و فلاکت و گرسنگی، عمق بیحقوقیهای دهشتبار اجتماعی و درجه محرومیت سراسری کارگران از بهداشت، مسکن، آموزش، دوا و درمان و حداقل زیستی آنان مکان واقعی خود را پیدا می نمود. برخی استان ها پیشینه انباشت صنعتی کم و بیش طولانی داشتند و در فاصله میان قرن نوزدهم تا شروع دهه شصت میلادی کارخانه ها و کارگاههای نسبتاً زیادی در آنجا دایر شده بود، در این مناطق خلج ید فراگیر توده های دهقانی آغاز دهه 40 خورشیدی، فرار عظیم ارتش ذخیره کار و هجوم آنها به حاشیه شهرهای بزرگ و بیشتر از همه شهر تهران را در پی داشت. وقوع این روند سبب می گردید که توده وسیع خلج ید شده با دست و پا نمودن کار اولاً در جنبش کارگری جاری نقشی فعال احراز کند و ثانیاً با بهای فروش بغایت نازل نیروی کار در حاشیه شهرهای بزرگ، سطح بسیار نازلی از معیشت را برای خود و خانواده های خود دست و پا نماید. مناطقی مانند آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان، اصفهان و اهواز در این زمره قرار می گرفتند. پدیده ای که در مورد پاره ای نواحی دیگر صدق نمی نمود. در این نواحی عوامل معینی باعث می شد که توده کثیر خلج ید شده به رغم غوطه خوردن رقت بار در دریای فقر و فلاکت و گرسنگی، از آوارگی و مهاجرت به میزان زیادی امتناع کند. یک نگاه اجمالی به ترکیب جمعیتی کارگران مهاجر مناطق مختلف در آن سال ها نشان می دهد که نیروی خلج ید شده و بیکار استان هائی مانند سیستان و بلوچستان، کردستان، بوشهر، ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، بندرعباس و بخشهایی از خراسان در چنین وضعیتی قرار داشتند. بیسوادی کامل یا سطح بسیار پائین تحصیل، کمبود مهارت کاری و تخصص شغلی، مشکلات زبان و ارتباطات فرهنگی، فقدان قدرت رقابت در بازار کار، نداشتن استطاعت مالی برای مهاجرت و شروع زندگی در شهرهای بزرگ، رواج فرهنگ تحقیر و توهین و تبعیض قومی یا نوع اینها از جمله عوامل اجتماعی تعیین کننده ای بودند که چنین وضعی را در مورد این بخش از توده های کارگر دامن می زدند.

شیوه تولید سرمایه داری کل ساختار حیات اجتماعی و تار و پود معیشت ساکنان جامعه را در عمق شروط و ملزومات بازتولید خود غرق ساخته بود، کار مزدی و بهای فروش نیروی کار شالوده معاش عظیم ترین بخش جمعیت را تعیین می نمود. با همه اینها بخش وسیعی از توده های فروشنده نیروی کار در نواحی مورد بحث برای فروش نیروی کارشان با دشوارترین و مرگبارترین شرایط مواجه بودند. اگر در سطح سراسری و در کل جامعه، دیکتاتوری هار و عریان پلیسی سرمایه بود که امکان هر نوع نفس کشیدن و اعتراض را از کل توده های کارگر سلب می کرد، در اینجا و در قلمرو حیات این بخش، نفس پراکنندگی ناشی از جبر اشتغال در کارگاهها و مراکز تولیدی کوچک نیز مزید علت می شد. انسان که حتی به اندازه همزنجیران خویش در مراکز عظیم کار و تولید نیز موفق به حضور در مبارزه طبقاتی و ایفای نقش در جنبش اجتماعی طبقه خود نمی شدند. همین امر وضعیت معیشت و سطح ابراز وجود اجتماعی کارگران این مناطق را سخت زیر فشار خود قرار می داد. بهای نیروی کار از نازل هم بسیار نازل تر می گردید. در شرائطی که سطح دستمزدها در مراکز صنعتی متمرکز در جاده های کرج و ساوه و آبدلی یا شهرکهای صنعتی اراک و قزوین زیر فشار مبارزات مستمر و اعتصابات انبوه کارگران سقف 10 تومان در روز را بالا و پائین می کرد، جمعیت زیادی از کارگران بلوچستان، کردستان و فروشنندگان نیروی کار در کهگیلویه و یاسوج و نواحی اطراف بوشهر به 2 تومان در قبال روزانه کار 12 ساعته در هولناکترین و مرگبارترین محیط کار رضایت می دادند. شمار نسبتاً انبوهی از کارگران مناطق اخیر یا در بیغوله های مرگ قالی بافی ها، جاجیم بافی ها، دخمه های پر از حرارت کوره های شیشه سازی و آجرپزی و کارهای ساختمانی و راهسازی و مانند اینها کار می کردند یا از آن بدتر بردگان مزد بگیر مزارع کشاورزی و باغستانها و بارکشان شبانه روزی بنادر و تجارتخانه ها و مراکز حمل و نقل بودند. شرارت و جنایت و سببیت سرمایه داران علیه کارگران در این قلمروها در چنان فازی بود که احساس کارگر بودن با قبول نوعی نجس بودن در

میان کاست های هند باستان و حال همسنگی می کرد. در وسعت این مناطق محرومیت از دوا و درمان و آموزش و بهداشت و آب آشامیدنی و برق و سایر ملزومات زیستی نیز علی الاصول ابعاد بسیار دهشتبارتری داشت. در طول دهه 40 در همان روزهایی که اضافه ارزشهای حاصل از تولید و فروش نفت بیسابقه ترین دوران رونق انباشت سرمایه را در تاریخ جامعه لباس واقعیت تن می پوشاند، در شهر مسجد سلیمان یکی از بزرگترین مراکز تولید نفت ایران، انبوه خانواده های کارگران بیکار برای تأمین سوخت شبانه چراغ موشی های خود، به باتلاق های نفتی مجاور شهر متوسل می بردند. در سیستان و بلوچستان و بخشهایی از جنوب خراسان و گنبد قابوس فروش کودکان خانواده های کارگری راه نجات موقت افراد خانوار از مرگ به حساب می آمد. ارتش ذخیره کار در صدها روستای دشتی و دشتستان از توابع بوشهر با آرد هسته خرما نان می پختند!! در کردستان و کهگیلویه و بویر احمد، نان خوردن کیمیا بود و دکتر و درمان و مدرسه برای توده های کثیر خلع ید شده و در جستجوی کار پدیده های ناآشنائی به شمار می آمدند. بسیاری از شهرهای با جمعیت بالای 30000 و حتی 40000 نفر به کلی فاقد آب لوله کشی بودند و در شمار کثیری از مراکز شهری مملکت، اثری از برق مشاهده نمی شد. این وضعیت با اندکی تغییر در طول دهه 50 نیز کم و بیش حاکم بود. تا شروع نیمه دوم همین دهه از کل 10000 پزشک عمومی و متخصص 5000 نفر آن فقط در شهر تهران مشغول کار بودند و سهم نیمی از سکنه جامعه در این رقم به 1000 نفر هم نمی رسید.

از سیاست ملت سازی تا نقد ناسیونالیستی سرمایه داری

آنچه بالاتر گفتیم گزارش پاره وار و تیترا سای گوشه هایی از واقعیتی است که در بطن پروسه انکشاف و تسلط شیوه تولید سرمایه داری در جامعه ما دامنگیر شرائط معیشت و کار و حیات اجتماعی توده های طبقه کارگر بوده است. به این وضعیت باید بسیاری مؤلفه های سیاسی و داده های تاریخی دیگر را نیز اضافه کنیم. دیکتاتوری هار و قهر پلیسی عریان سرمایه داری، شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری و نقش سرکوب و حمام خون جنبش کارگری جوامع حوزه صدور سرمایه به عنوان شرط لازمی از شروط بازتولید سرمایه اجتماعی کشورها در این بخش از دنیای سرمایه داری، حاکمیت شرائط ناشی از شکست انقلاب کارگری اکبر و استیلای سوسیالیسم بورژوائی نوع اردوگاهی و غیراردوگاهی در نیمی از جهان، عروج تاریخی ناسیونالیسم چپ و امپریالیسم ستیزی خلقی و ناسیونالیستی بطور خاص در کشورهای سرمایه داری سه قاره آسیا و امریکای لاتین و افریقا از جمله این مؤلفه ها و داده ها بودند. جنبش کارگری ایران در تاریکی زار این وضعیت نامساعد تاریخی از یک سوی به طور مستمر سرکوب می شد. از سوی دیگر هر گاه که با اغتنام فرصت از کاهش رگبار قلع و قمع، می خواست سیلاب اعتراض خود را در سطح جامعه جاری سازد، یک راست با هجوم نمایندگان سوسیالیسم اردوگاهی، ناسیونالیسم چپ، ضد امپریالیسم خلقی، پرچمداران جمهوری ملی، حماسه سازان برپائی صنعت مستقل و بالاخره معجون سیاسی تفتیده ای مرکب از همه اینها یعنی نهضت سالاران حق خودمختاری و تعیین سرنوشت ملی در این گوشه و آن گوشه حیات خود رو به رو می گردید. تمرکز بحث ما در این نوشته معین اساساً بر روی رابطه طبقه کارگر ایران با پدیده اخیر است. این پدیده در جغرافیای سیاسی سرمایه داری ایران، در جامعه کردستان برآمد و گستره تأثیر بسیار ویژه ای داشت. کردستان از جمله استان هایی بود که نه دولت بورژوازی و نه سرمایه داران خصوصی نسبت به پیش ریز صنعتی کلان در آن دیار، رغبت چندانی از خویش نشان نداده بودند. بخش مهم جمعیت از طریق فروش نیروی کار ارتزاق می کردند و کارگر بودند. اما این کارگران نیروی کار خود را نه در مراکز تولیدی دارای چند هزار کارگر، نه در نفت و ذوب آهن و تولید اتوموبیل و لاستیک و حمل و نقل یا شرکتهای بزرگ کشت و صنعت و پتروشیمی و تولید غذا که در کارگاههای کوچک فرش بافی، نخ ریبی، بافندگی، مصالح ساختمانی، مزارع زمینداران، شیشه سازیها و صنایع دستی به فروش می رساندند. موضوعی که در استراتژی عمومی سرمایه و در ژرفنای سیاست انباشت، توسعه و ارزش افزائی بیش و بیشتر سرمایه ها ریشه داشت و به نوبه خود پراکندگی گسترده توده های کارگر را در قیاس با قطب های نیرومند صنعتی مانند استان های مرکزی، آذربایجان، اصفهان، خراسان، اهواز، قزوین و برخی نواحی دیگر به دنبال می آورد. این امر در تلفیق با آثار و عوارض سرکوب سراسری هر جنب و جوش طبقه کارگر، موقعیت کاملاً نازل تر، شکننده تر و ضعیف تری را بر جنبش کارگری منطقه تحمیل می نمود. مشکل پرولتاریا اساساً مجرد قلت نفوس و شمار آحاد نبود، اما مؤلفه های فوق در ترکیب با هم پروسه ابراز حیات جنبش کارگری کردستان را به صورتی مؤثر و تعیین کننده زیر فشار قرار می دادند.

جامعه کردستان و جنبش طبقه کارگر در این منطقه سوای مسائل بالا بار سنگین یک پیشینه ممتد تاریخی و میراث های اجتماعی کهنه را نیز بر سینه خود حمل می نمود. منطقه ای زیر نام کردستان به بخش خاص واقع در جغرافیای سیاسی و اقتصادی ایران منحصر نمی گردید، بلکه نواحی بسیار وسیع تری واقع در شرق رود فرات و بخشهایی از عراق و ترکیه و سوریه را نیز در بر می گرفت. پاره ای قرابت های زبانی، قومی و فرهنگی از دیرباز ساکنان کل این دیار را نسبت به هم در قیاس با سکنه سایر جوامع همجوار نزدیک تر می ساخت. اینکه آیا حتی در دوران سلطه نظامهای فئودالی یا پیش از آن، وجود چنین قرابت هایی چه تأثیری بر روند واقعی زندگی انسانهای منطقه می گذاشته است؟ چند چیز کاملاً روشن است. این که به هر حال تاریخ زندگی بشر تاریخ وجود طبقات اجتماعی متعارض و متخاصم در مقابل

همدیگر است و بر همین اساس در کردستان نیز همسان همه نواحی کره زمین، هیچ منافع مشترک انسانی و هیچ همنوعی واقعی بشری بین استعمار شونده‌گان و استعمارگران وجود نداشته است. اینکه طبقه مسلط از هیچ جنایت و توحشی در حق استعمار شونده‌گان و فرودستان خودداری نمی کرده است. اینکه در دوره های مورد گفتگو نفس کرد بودن، فارس یا عرب و ترک و هر قوم و مردم دیگر بودن در غیاب مشارکت گسترده انسانها در کارزار طبقاتی علیه نظام اجتماعی مسلط هیچ خیر و برکتی حتی عاید توده وسیع استعمار شونده هم نمی نموده است. این واقعیت را فراموش نکنیم که هر کجا جنگ دهقانان علیه توحش فئودالی شعله ور نبوده است، خود همین توده های ستمکش دهقان توسط نیروهای فئودالی متخاصم به شرربارترین شکلی به جان هم انداخته می شدند. اگر در دوران استیلای نظام سرمایه داری بخش های مختلف بورژوازی جهانی توده های کارگر دنیا را در جنگهای جنایتکارانه منطقه ای و بین المللی خاکستر ساخته و می سازند در دوران حاکمیت نظام فئودال، هر خان و ارباب هر محدوده کوچک جغرافیایی کل ساکنان دهها آبادی را با سکنه دهها آبادی همجوار اسیر سیطره قدرت این یا آن ارباب رقیب، راهی منجلا ب جنگ و دیار نیستی می نمود. در یک کلام، مجرد کرد و فارس و عرب بودن نه مجوزی برای واقعیت بخشیدن به مقوله «ملت» و «منافع ملی» در عصر ما و نه به نحو اولی ملاکی برای منافع قومی مشترک در دوره های گذشته بود. اما واقعیت این است که هم در دوره فئودالی قوم سازی به بدترین وجهی بر توده کثیر انسان های فرودست و استعمار شونده تحمیل گردید و هم در عصر ما شرارت ملت بافی سلاح توحش بورژوازی علیه کارگران دنیا شد. ساکنان کردستان نیز نه فقط هیچ راه گریزی از شمول این روند عام نداشتند که شاید در اشکال هولناک تر و خونبارتری بهای تحمل آن را پرداخت کردند و کماکان پرداخت می کنند.

نخستین جنب و جوش های ملت سازی در کردستان را باید در سیر حوادث سالهای بعد از جنگ امپریالیستی اول کاوید. ممالک انگلیس و فرانسه و امریکا، فاتحان جنگ در جریان بازتقسیم متصرفات دولت عثمانی قراردادی را تنظیم کردند که بر اساس آن مردم مناطقی از کردستان در سرزمین شرقی رود فرات به صورت یک ملت از حق تشکیل دولت خودمختار یا مستقل برخوردار می گردیدند. این عهدنامه که با نام «سور»، اسم دیگر کردستان معروف شد، نه فقط در تدبیر حوادث روز هیچ شانسی برای هیچ درجه ای از تحقق نداشت، که اساساً در همان حالت جنینی تنظیم محکوم به دفن بود. فاتحان جنگ خیلی زود شرائط تاریخی روز را درک کردند. وقوع انقلاب اکتبر، پروسه انکشاف رابطه خرید و فروش نیروی کار در جوامع آسیائی، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و عروج جنبشهای خلقی عواملی بودند که در ارتباط با هم موقعیت امپریالیست های فاتح را در سطح جهانی تهدید می کردند. بر این مبنی قرارداد سور به شرطی مجاز تلقی می شد که گامی در راستای مقابله با این تهدید باشد، در حالی که فرایند رخدادها رویکرد دیگری را تصویر می نمود. «آتاتورک»، «رضاخان» و «فیصل» سه ضلع مثلث نفوذ امپریالیسم بریتانیا در خاور میانه هر کدام به نوبه خود و در گستره اهداف و منافع مشخص شوونیستی خویش علیه این قرارداد بودند. در حالی که ناسیونالیسم چپ و جریانات خلقی پروروس در منطقه بعلاوه «اتحاد شوروی» می توانستند از آن به مثابه پلکانی برای پیشبرد هدفهای خویش بهره گیرند. دولت های انگلیس و فرانسه با درک اهمیت موضوع، با شتاب تمام طومار عمر تنظیم قرارداد را مختومه اعلام کردند و با کشیدن خط بر روی وجود منطقه ای به نام کردستان کار باز تقسیم متصرفات سابق عثمانی میان خود را با صلح و صفا ادامه دادند.

قرارداد سور و ملت سازی امپریالیست ها در کردستان به طاق نسیان کوبیده شد، اما شرائط تاریخی روز در هر حال شرائط ملت سازی بود. اگر بورژوازی امپریالیستی نمی ساخت، یا حتی به اقتضای مصلحت آن را مورد تهدید قرار می داد، انترناسیونال سوسیال دموکراسی دست به کار تقویت آن می شد و اگر این نیز غائب بود، بورژوازی «ضد امپریالیسم»!! حتماً می ساخت و برای برپائی آن به هر ساز و کار، نظریه بافی، تئوری آفرینی و قیام و انقلاب همت می کرد. سازمانیابی جنبش های خلقی و ملی دستور کار ناسیونال چپ را تعیین می نمود و اتحاد شوروی و کمینترن و احزاب برادر زیر نام پرولتاریا و کمونیسم سوای دمیدن در تنور این جنبش ها هیچ کار و مشغله دیگری نداشتند. مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر عجلتاً و تا طلوع عصری نامعلوم، بر اساس نسخه پیچی اینان از دستور کار تاریخ، به کنار می رفت و توده های کارگر سه قاره قرار بود در تمامی طول این مدت ارتش فتح آفرین ناسیونالیسم چپ و جنبش های خلقی «امپریالیسم ستیز»!! باشند. در کردستان وضع از این هم بسیار بدتر بود. در اینجا نه ناسیونالیسم چپ که ناسیونالیسم راست و نه اردوگاه شوروی که هر بخش بورژوازی بین المللی نقش منجی ایفاء می کرد. اتحاد استراتژیک ناسیونال چپ «ضدامپریالیسم»!! کشورها و «اردوگاه سوسیالیسم»!! شرائطی را پدید آورده بود که جایگزینی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر با پدیده ملت سازی و جنبش خلقها بارزترین ممیز آن بود. فرمولبندیهای مانند «برقراری حاکمیت خلق»!! «انقلاب ضد امپریالیستی»!! «استقرار صنعت مستقل ملی»!! «دموکراسی خلق»!!، «حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش» و... همه جا بسان نقل و نبات به حلقوم کارگران و توده های فرودست فرو می شد. در این میان سهم توده های کارگر کردستان در شعار «حق تعیین سرنوشت» و تعابیر رایج دلخواه لایه های مختلف بورژوازی از آن مانند «خودمختاری» «خودگردانی» و... خلاصه می گردید. معنای حق تعیین سرنوشت نیز بسیار روشن بود. اینکه مردم ستم زده کارگر و زحمتکش کرد باید تمامی هست و نیست خود را بسیار فداکارانه و مشتاق و جهادگرانه در تیر

کنند تا در صورت پیروزی، ائتلاف نامقدسی از ارتجاع بورژوازی و مالکان بزرگ زمین و اشراف مالی کردستان را بر سرنوشت زندگی خویش و نسلهای آتی خود مسلط گردانند.

هنوز سده نخست حیات مانیفست کمونیست، بیانیه انترناسیونال اول، طنین رعدهگون قیام کموناردها به پایان نرسیده بود و هنوز شراره های فجر سرخ انقلاب اکتبر طلایه های طلوع عصری نو در زندگی انسان ها را از خانه ای به خانه دیگر نقل می کرد که کارگران دنیا مجبور می شدند همه چیز را در ورطه آرایشی بازگونه مشغله فکر و زندگی خویش سازند. کارگر اروپائی به جای جنگ در سنگر کمون به سوسیال دموکراسی نماز می گزارد. توده های کارگر فارس و عرب و ترک به جای جنگ علیه سرمایه در رکاب ناسیونال چپ و اردوگاه برای استقرار صنعت مستقل ملی و جمهوری خلق جهاد می کردند و کارگران کردستان گوش به فرمان راست ترین و مرتجع ترین این نیروها، راه رهایی خویش از تمامی سیه روزیهای روز را در تعیین حق سرنوشت ملت ها جستجو می نمودند. در همین جا باید به این نکته اشاره کنیم که تلاش اردوگاه و ناسیونال چپ برای انحلال جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در ورطه اهداف ناسیونالیستی و سوسیال بورژوائی از جمله منحل نمودن این جنبش در «حق تعیین سرنوشت ملی» بطور معمول خود را با توجیهاتی از قبیل کمبود انکشاف رابطه کار و سرمایه! رشد نازل مبارزه طبقاتی یا سطح پائین پروسه گسست طبقات آرایش می داد!! اما این مؤلفه ها فقط ابزار توجیه بودند و نبود آنها مکان خاصی را در استراتژی مشترک آنان احراز نمی کرد. در این زمینه توجه به یک مثال معین شاید کمی روشنگر باشد. انکشاف صنعتی، پروسه گسست عینی طبقات، سطح مبارزه طبقاتی و آرایش قوای توده های کارگر در ایالت آذربایجان به طور نسبی از غالب مناطق دیگر ایران پیشرفته تر و بالاتر بود. هیچ کارگر آذربایجانی فارغ از وسوسه مسخ و تحجر ناسیونالیستی نمی توانست میان خویش و همزنجیران خود در تهران، شیراز، کرمان، اصفهان و اهواز و جاهای دیگر خط فاصل بکشد. چنین کارگری به طور قطع به خود اجازه نمی داد اتحاد با بورژوازی ترک را جایگزین وحدت طبقاتی و مبارزه ضد سرمایه داری طبقه خویش سازد. هیچ کارگر آذربایجانی با حداقل آگاهی طبقاتی نمی توانست رمز مشکلات و بی حقوقی ها و سیه روزی های دامنگیر خویش را در نداشتن حق تعیین سرنوشت ملی جستجو کند. با همه اینها نسخه پیچی «حق تعیین سرنوشت ملی» از سوی ناسیونال چپ و اردوگاه برای جنبش کارگری آذربایجان حتی از جنبش کارگری کردستان هم بسیار فوری تر و حادث در دستور کار قرار داشت. مصداق عینی آن را نیز طبقه کارگر ایران شاهد بوده است. در روزگاری که سازمانیابی شورائی سراسری طبقه کارگر ایران علیه سرمایه داری وظیفه عاجل و اساسی توده های کارگر در همه مناطق کشور بود، جنبش کارگری در آذربایجان عملاً به ارتش خودمختاری طلبی بخشی از بورژوازی و نیروهای خلقی تبدیل گردید. عمق فاجعه بیشتر روشن خواهد شد اگر به اهداف، انتظارات و افقی که ناسیونال چپ در پیش روی این جنبش قرار داده بود کمی دقت کنیم. «انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی، تشکیل نیروهای چریک ملی، رواج زبان آذربایجانی، توسعه صنایع و بازرگانی، تأسیس کارخانه ها و فابریک های جدید، اجرای قانون کار، تصویب قوانین مربوط به تعیین مناسبات میان زارع و مالک، تقسیم اراضی دولتی، آزادی مذهب و معتقدات و بالاخره به رسمیت شناختن حکومت مرکزی ایران» کل این افق و انتظارات و اهداف را تعیین می نمود. اینکه کارگر آذربایجانی از ورای تحقق این هدفها چه چیز عایدش می شد جواب بسیار ساده است. استعمار، بی حقوقی، ستمکشی، گرسنگی، بی مسکنی، بی بهداشتی و کلیه مصائب دیگر اگر نه بیشتر از گذشته مسلماً نه کمتر از آن، با این تفاوت که حالا دیگر بورژوازی آذربایجانی و طبقه تحمیل کننده همه این سیه روزی ها قرار بود نه دشمن طبقاتی بلکه متحد وی در تعیین سرنوشت ملی و بخش همجوار او در ترکیب «ملت سرفراز آذری»!! به حساب آید. اما معضل به همین جا ختم نمی شد. این فقط کارگران آذربایجان نبودند که از خودمختاری و تعیین سرنوشت ملی، هیچ چیز به چنگ نمی آوردند. کل دهقانان این دیار نیز به همین وضع دچار بودند. بر سر این جمعیت کثیر نیز همان می رفت که در سیطره حاکمیت رژیم کودتا بر سر آنان رفته بود. جمله پردازی چندش بار «اصلاح مناسبات رعیت و ارباب» پدیده مخلوق حکومت خودمختار آذربایجان نبود. دولت ناشی از کودتای سیاه 28 مرداد هم به طور مکرر نوع همین خزعبلات را به دهقانان تحویل می داد.

به کردستان و مسأله «حق تعیین سرنوشت ملی» در این قلمرو جغرافیائی باز گردیم. وقتی که در آذربایجان با آن سطح از گسست عینی طبقات و انکشاف مبارزه طبقاتی و با ایفای نقش بسیار گسترده نیروهائی که خود را به پرولتاریا و چپ و سوسیالیسم می آویختند، تکلیف زندگی انسانها با «حق تعیین سرنوشت ملی» به گونه ای که دیدیم ورق می خورد، تکلیف مردم کارگر و دهقان و فرو دست کرد بسیار روشن بود. در اینجا زمام «جنبش ملی»!! در دست حزبی بود که همه سران آن را رؤسای صاحب خدم و حشم عشایر، بازرگانان متمول، زمینداران بزرگ و اربابان فئودال، نمایندگان فکری بورژوازی و روحانیون مرتجع تشکیل می دادند. حزب دموکرات کردستان که در سال 1945 میلادی در شهر مهاباد تشکیل شده بود چنین وضعی داشت. این حزب توسط «قاضی محمد» حاکم شرع منطقه رهبری می گردید. حزب دموکرات در کنگره مؤسس خود قطعنامه ای را برای تأسیس دولت خود مختار و رفع مشکلات مردم کرد!! به تصویب رساند که ماحصل مفاد آن به این شرح بود: «اعطای خود مختاری در محدوده ایران به کردها، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی برای نظارت بر امور داخلی، انتخاب کارمندان دولت از اهالی محل یعنی کردها، تحصیل کودکان در مدارس به زبان کردی و قبول آن به عنوان زبان مادری، تصویب و اجرای قوانینی که رابطه میان ارباب و رعیت را تحت نظم

در آورد، استفاده از منابع طبیعی منطقه کردستان برای توسعه صنعت و عمران و آبادی و...» جمهوری مهاباد که در همان سال تشکیل حزب دموکرات کردستان و به دنبال استقرار حکومت خود مختار آذربایجان تأسیس گردید قرار بود مفاد این قطعنامه را به اجراء بگذارد. به بیان دیگر حق تعیین سرنوشت ملی در کردستان باید به اربان فئودال تضمین می داد که مالکیت فئودالی آنان از خطر تعرض دهقانان کرد مصون خواهد ماند. به بورژوازی کرد نیز بشارت می داد که هر نوع اعتراض آتی هر فروشنده نیروی کار در خطه کردستان را زیر نام وحدت ملی و قداست یکپارچگی ملت در نطفه خفه خواهد نمود. به کارگران کرد می گفت که برای توسعه صنعتی کردستان سرمایه داری از هیچ نوع فداکاری در راستای افزایش سود سرمایه داران دریغ نوزند. سهم کارگر و دهقان کرد از حق تعیین سرنوشت ملی اینها بود!!!

انقلاب 57، ناسیونالیسم چپ و جنبش کارگری کردستان

نیروی محرکه واقعی انقلاب 57 جنبشی بود که از شروع نیمه نخست دهه 50، به صورتی بسیار گسترده در وسعت تمامی کارخانه ها و مراکز تولیدی جامعه زبانه کشید. جنبشی که در طول کمتر از 5 سال بدون هیچ سازمانیابی رسمی، هیچ اتحادیه و سندیکا، هیچ حق اعتصاب و اعتراض و در زیر فشار توحش و تهاجم هارترین دیکتاتوری های سرمایه، موفق شد عظیم ترین اعتصابها را علیه سرمایه داران و شدت استثمار کاپیتالیستی سازمان دهد. بخش اعظم این مبارزات و اعتصابات را به پیروزی برساند و به یمن همین مبارزات در فاصله زمانی کمتر از 5 سال بهای فروش نیروی کار را تا چندین برابر افزایش دهد. این جنبش بسیار زود و در همان نخستین بارقه های شکوفائی مجدد حیات، قلمرو مصاف علیه استثمار و بی حقوقی طبقاتی را از حصار کارگاهها به خارج محدوده شهرهای بزرگ بسط داد و در اعتراض علیه بی مسکنی خیزش وسیع و خونبار مسکن را پدید آورد. انقلاب 57 لحظه ای در فرایند توسعه این جنبش بود. موضوع مهمی که ما فعالین چپ خلقی ایران خواه در ژرفنای شور و هیجانهای سخت کوش چریکی و خواه از آن هم بدتر، در برج عاج « کار آرام سیاسی» سوسیال بورژوازی تا روز وقوع انقلاب و حتی سالهای بعد، قادر به درک آن نشدیم، اما بورژوازی و به ویژه سفاک ترین و جلاک ترین نمایندگان فکری سرمایه اجتماعی ایران و مدافعان و پشتیبانان بین المللی آنها بسیار هوشمندانه و از دیرباز تا حدود بسیار زیادی واقعیت آن را درک نموده بودند. نکته بسیار اساسی در این گذر آن است که بورژوازی حاکم، در عین درک آن روند و به رغم اتخاذ تمامی تدابیر جنایتکارانه قادر به جلوگیری از وقوع انقلاب نشد و همزمان ما نیز غرق در دنیای انگاره پردازیهایی بی اساس سوسیال رمانتیستی و خلقی موفق به هیچ نوع تأثیر گذاری سوسیالیستی و ضد سرمایه داری بر فرایند جنبش و واقعی انقلاب نبودیم. در این میان بخشی از بورژوازی بسیار راحت و با حداکثر توفیق همه چیز را بر وفق مراد و انتظار خویش سوق داد. با اغتنام فرصت از فروماندگی سیاسی دامنگیر جنبش کارگری و بلاهائی که تاریخیاً رفرمیسم راست و چپ سوسیال بورژوازی بر سر این جنبش آورده بود، بر موج اعتراضات گسترده توده ای سوار شد. با بخشهای دیگر طبقه خود در سطح داخلی و جهانی به توافق رسید. به اریکه قدرت سیاسی نظام سرمایه داری عروج نمود و در کوتاهترین مدت با حداکثر درایت و با بالاترین میزان سببیت به تار و مار نمودن کل جنبش کارگری پرداخت.

نیروهای چپ خلقی نه فقط در فاصله میان 50 تا 57 و پیش از آن زیر فشار رویکرد رفرمیستی راست و چپ خویش هیچ رغبتی به هیچ تلاشی برای سازمانیابی ضد سرمایه داری جنبش کارگری نشان ندادند، که در فاصله میان وقوع قیام تا واپسین لحظات قلع و قمع شدن نیز هیچ نقشی در هیچ سطحی برای تحقق این هدف ایفاء نکردند. در روزهایی که طبقه کارگر در سراسر جامعه به صورت خودجوش دست به کار ساختن شوراها به عنوان ظرفی برای اعمال قدرت و کسب موقعیتی نیرومندتر در مقابل سرمایه داران بود مشغله نیروهای چپ از کندوکاو نقش خرده بورژوازی در ساختار دولت، سردادن شعار ملی نمودن صنایع، دولتی کردن تجارت خارجی، تسویه عناصر رژیم سابق از مشاغل حساس و دعوت از کارگران برای حضور فعال در جنبش دموکراسی طلبانه و دموکراتیزه کردن و خلقی تر نمودن رژیم حاکم، هیچ فراتر نمی رفت. انتظار چپ خلقی از انقلاب بهمین، حتی در صورت پیروز شدن، از استقرار جمهوری خلق فراتر نمی رفت و سهم کارگران از این پیروزی احتمالی در حق متشکل شدن، حق اعتصاب و برخی مطالبات ساده رفاهی خلاصه می گردید. معضل روز چپ این بود که انقلاب در راستای انتظاراتش به پیش نرفته بود و چنین می اندیشید که در تداوم خواسته های خود باید «خلق»!! را و از جمله « پیگیرترین بخش خلق»!! را برای فشار بر رژیم و استحاله سیاسی یا تبدیل و تغییر آن به جمهوری دموکراتیک بسیج نماید. طبقه کارگر کماکان قرار بود ارتش پیکار جنبش خلق باشد و از همین روی مسأله سازمانیابی ضد سرمایه داری آن هیچ مکان و موضوعیتی در استراتژی سیاسی هیچ بخش چپ احراز نمی کرد.

در کردستان رابطه چپ خلقی و ناسیونالیستی با جنبش کارگری از این نیز وحشتناک تر شد. توده های وسیع کارگر و زحمتکش کردستان که زیر فشار بار استثمار، ستم، بی حقوقی ها و مصائب نظام سرمایه داری حتی از همزنجیران خود در سایر بخش های جامعه ایران فرسوده تر و مستهلک تر بودند در ماههای پیش از سقوط رژیم شاه به گونه ای کاملاً سراسری و بی سابقه وارد میدان مبارزه شدند. وقوع انقلاب و پایان حیات سلطنت برای اینان نه تنها هیچ آفتی در

تداوم جنبش انقلابی یا هیچ حالت صبر و انتظاری در مقابل دولت جدید پدید نمی آورد که آغاز فاز تازه ای برای توسعه اعتراض و تعمیق انتظارات تلقی می گردید. دلیل این امر اساساً در همان شدت مضاعف استثمارشوندگی، فقر و محرومیت و بیحقوقی کارگران و زحمتکشان کرد و در مرحله بعد به توهم کارگران و زحمتکشان منطقه به راه حلها و افق نمائیهای بورژوازی کرد قرار داشت. هاله مترامی از توهم که در درون خود پیچیده و بسیار متناقض بود. از یکسوی نقش نیروی محرکه ای برای تداوم حضور توده ها در جنبش انقلابی و گشایش جبهه های جدید پیکار علیه حاکمان جدید را بازی می نمود و از سوی دیگر جنبش وسیع اعتراضی را به سکوی قدرت بورژوازی کرد برای حل و فصل مجادلات درونی اش با رقبای طبقاتی مبدل می نمود. حق تعیین سرنوشت ملی که پیشتر بدان اشاره شد موضوعی بود که به صورتی فاجعه بار بر کل مطالبات طبقاتی و اجتماعی این توده ها پرده ساتر می انداخت و رویکرد مبارزات آنان را با آرزوها و رؤیاهای ارتجاعی بورژوازی کرد همسو می ساخت. نکته بسیار اساسی آن است که این توهم در سیر رخدادهای روز انقلاب بسیار آسیب پذیر بود و در صورت مواجهه با دورنماها و راه حلهای رادیکال و سنجیده طبقاتی می توانست به سرعت در هم بشکند. رویگردانی بخش بسیار بزرگی از توده های کارگر و فرودست کردستان در روزهای پیش و پس انقلاب بهمن از حزب دموکرات کردستان و استقبال آنان از یک نیروی سیاسی دارای اسم و رسم چپ و کمونیسم (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان- کومله) هر چند در عمل هیچ رویکرد طبقاتی و اجتماعی متفاوتی را با خود حمل نکرد اما در جای خود گواه آمادگی بسیار وسیع و فعال مردم کارگر و ستم کشیده منطقه برای عروج به خیزشهای تازه با رویکردهای رادیکال طبقاتی بود. در این روزها با توجه به داده های مختلف اجتماعی و مؤلفه های خاص اوضاع سیاسی، دو راه حل طبقاتی اساساً متضاد می توانست در مقابل جنبش جاری درون جامعه کردستان قرار گیرد. این دو دورنمای متضاد عبارت بودند از: راه حل پرولتاریا سوسیالیست در یک سوی و راه حلهای متفاوت بورژوائی در سوی دیگر.

آناتومی جامعه کردستان به عنوان جزء لاینجزائی از جامعه و جهان مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار، ارجاع کلیه اشکال استثمار، ستمکشی، محرومیت و سیه روزیهای توده های کارگر و زحمتکش کرد به موجودیت و تسلط نظام سرمایه داری، اتکاء به سازماندهی شورائی ضد کار مزدی توده های وسیع کارگر به عنوان تنها نیروی قادر به تغییر عینیت موجود، توجه عمیق و حداکثر به بنیان انترناسیونالیستی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و اصل وحدت ارگانیک پرولتاریای کرد با توده های کارگر ایران از جمله مسائل بسیار اساسی و تعیین کننده ای بودند که نقطه عزیمت و شالوده کار یک راه حل واقعی سوسیالیستی را برای پرولتاریا تعیین می نمود. اتخاذ این راه حل و راهکارهای متناظر با آن، مقدم بر هر چیز در گرو آن بود که فرایند پیکار و تعرض جنبش جاری، درست بر پروسه کار جامعه متمرکز گردد. تشکیل شوراهای کارگری در وجه به وجه جامعه کردستان، سنگربندی استوار توده های کارگر و فرودست در درون این شوراها و متمرکز شدن تمامی قوای متشکل در شوراها بر روی تغییر فرایند کار و تولید اجتماعی اساسی ترین و بارزترین مؤلفه هائی بود که می بایست و می توانست ابراز وجود اجتماعی و طبقاتی نیرومند این راه حل را عینیت بخشد. اما ببینیم ترجمه زمینی این رویکردها و راه حلها، در پراتیک پیکار جاری کارگران چه می توانست باشد؟ چه موانع اساسی بر سر راه پیشبرد اینها وجود داشت و مسیر تلاش برای غلبه بر این موانع از کجاها گذر می کرد؟ قبل از هر چیز به بررسی مسائلی بپردازیم که چپ خلقی روزهای انقلاب با خیره شدن یکسویه بر روی آنها، هر نوع رویکرد به راه حل واقعی سوسیالیستی پرولتاریا را یا اساساً مردود اعلام می کرد و یا آن را در هاله مترامی از وارونه سازیها به ضد خود مبدل می ساخت. مقوله «ستم ملی» اولین و جدی ترین مشکلی بود که چپ خلقی در پشت آن به سنگربندی می پرداخت. اما ستم ملی نه پدیده ای مریخی که مسأله ای مربوط به جریان واقعی زندگی انسانها بود و محتوای آن باید در عمق شرائط کار و معیشت توده های کارگر و فرودست کاوش می شد. درک کارگر کرد از ستم ملی نمی توانست این باشد که چرا کارفرمای استثمارگر و خون آشام وی نه کرد بلکه فارس است. - چیزی که به طور معمول واقعیت هم نداشت و سرمایه داران استثمار کننده او علی العموم اصالت کرد بودن را به اندازه کافی با خود حمل می کردند. ستم ملی در عمق زندگی کارگران کردستان این تعبیر را نداشت که چرا باید پوشش سنتی آباء و اجدادی خود را با کت و شلوار مد روز شهرنشینان فارس عوض کنند!! زیرا که اولاً استطاعت خرید این نوع لباسها را در خود نمی دید و ثانیاً «هموطنان»!! کرد و کردی زبان متمول و مرفه و شهرنشین وی هم، همان لباس همتایان طبقاتی فارس خود را بر تن می کردند. معنای ستم ملی برای توده کارگر و فرودست کرد آن نبود که چرا مجبور به آموزش زبان فارسی می شوند! زیرا اگر توان مالی او اقتضا می کرد حتماً ترجیح می داد که فرزندانش همه زبانهای زنده دنیا را یاد بگیرند و اکنون که نمی آموختند نه از سر عرق ملی بلکه زیر فشار گرسنگی و تنگدستی بود. ستم ملی برای کارگر و توده روستائین کردستان این نیز نبود که چرا وضع زندگی همزنجیرانش در شهرهای فارس نشین و ترک نشین بهتر از خود اوست. زیرا که چنین چیزی واقعیت نداشت. کارگران همه جا کارگر بودند و سطح معیشت فرودستانها و کار در زابل و طبس و ورامین و سبزوار و لار و کهگیلویه و ایلام و دشتستان هم هیچ بهتر و بالاتر از معاش روز وی نمی توانست باشد. معنای ستم ملی برای کارگر و زحمتکش کردستانی هیچکدام اینها نبود و اساساً چنین پدیده ای به هیچ وجه قالب و محتوای واقعی مصیبت های زندگی و سیه روزیهای اجتماعی او را منعکس نمی نمود. ارجاع درد و رنج و گرفتاریهای وی به این فرمولبندی نه تبخیر راستین زندگی خودش که فقط دسیسه و مغلطه پردازی بورژوازی

کرد برای به کجراه بردن پروسه پیکار وی بود. کارگر و زحمتکش کرد از گرسنگی، فقر، بی آبی، بی بهداشتی، بی آموزشی، بی مسکنی، بی لباسی، استثمار، فقدان هر نوع آزادی و حقوق اجتماعی درد می کشید و اینها همه و همه از عمق وجود سرمایه و موجودیت نظام سرمایه داری فرا می جوشید. درست به همین دلیل راه رهایی یا حتی راه تقلیل دردها و رنجهایش یک راست به تعرض نیرومند وی علیه این نظام موکول می گردید.

معضل دومی که چپ خلقی به دار آن می آویخت مسأله ارضی و مشکل دهقانان و کثرت جمعیت دهقانی در کردستان بود. این نیز در عالم واقع با آنچه که چپ تصویر می نمود و حول آن علم و کتل به راه می انداخت تفاوت بنیادی داشت. واقعیت این است که نه تعلق خاطر دهقان و زارع کردستانی به نیم هکتار زمین مزروعی، آن جایگاه سترگ استراتژیک مورد تأکید چپ خلقی را در رابطه با چند و چون حضور دهقانان در جنبش جاری احراز می نمود و نه تقسیم زمین میان آنان مشکل چندانی از هیچ دهقانی حل می کرد. پافشاری بر روی اهمیت حل مسأله ارضی به شیوه ای که در کردستان رخ داد و آناتومی این معضل و مبرمیت راه حل آن به عنوان سندی برای حقانیت جنبش ملی و دموکراتیک و حق تعیین سرنوشت و مانند اینها به طور واقعی هیچ ربطی به راه حل روز پرولتاریای سوسیالیستی در شرایط جاری بعد از قیام بهمن 58 نداشت و نمی توانست داشته باشد. مشکل دهقان کرد مطلقاً با دریافت قطعه ای زمین از اراضی مالکان بزرگ حل نمی گردید و سینه زدن حول اهمیت این کار به هیچوجه اجتناب چپ خلقی از تمرکز قوا بر روی پیگیری راه حل رادیکال سوسیالیستی پرولتاریا را توجیه نمی نمود. در همین جا تذکر این نکته نیز بسیار مهم است که روایت چپ خلقی از پدیده ای به نام جنبش دهقانی در شرایط روز کردستان روایتی بسیار نادرست بود. واقعیت این است که بخش نسبتاً وسیعی از کسانی که در ترمینولوژی «چپ» به نام دهقان نامگذاری می شدند اساساً کارگران کشاورزی این دیار را تشکیل می دادند. جمعیت کثیری که برای زمینداران بزرگ و کوچک کار می کردند و هزینه بازتولید نیروی کار خویش را سالانه به صورت بخش بسیار ناچیزی از تولیدات خود دریافت می نمودند. به بیان دیگر آنان کارگرانی بودند که دستمزدشان نه در شکل پول بلکه به صورت جنسی پرداخت می گردید. پدیده ای که به نوبه خود مبین استثمار وحشتناکتر طبقه کارگر توسط سرمایه بود. در یک کلام نه مقوله «ستم ملی»، نه مسأله ارضی و نه هیچ چیز دیگر، هیچ مجوزی به دست هیچ نیروی واقعاً کارگری و کمونیست نمی داد تا شعار «حق تعیین سرنوشت» یا بدیل پردازی کاپیتالیستی دیگری از این سرشت را در روزهای بعد از انقلاب بهمن در پیش روی مبارزات کارگران و زحمتکشان کرد قرار دهد. راه حل پرولتاریای سوسیالیست ضمن بیشترین توجه به این مؤلفه ها و داده های مشابه دیگر، باید مسیر کارزار خود را در میدانی دیگر و با رویکردی مغایر با محاسبات چپ خلقی پی می گرفت.

استراتژی پرولتاریای سوسیالیست در کردستان نمی توانست به تئوری دروغین «کمبود انکشاف کاپیتالیستی»!! و وجود «ستم ملی» بیاویزد و آنها را دستاویزی برای دمیدن در تئور جنبش ملی سازد. کردستان بخشی از جامعه و جهان کاپیتالیستی را تعیین می کرد و در روزهای بعد از انقلاب، روند کار و شیوه تولید سرمایه داری بود که می توانست آماج آرایش قوا و میدان مصاف مبارزه میان طبقات اجتماعی متخاصم قرار گیرد. این امر متضمن آن بود که برنامه عمل کمونیست ها در آن روزها بر اقدامات و رویکردهای اساسی زیر متمرکز شود.

1. تلاش حداکثر برای تشکیل شوراهای کارگری ضد سرمایه داری در سرتاسر جامعه کردستان. متشکل نمودن کلیه بخشهای طبقه کارگر، از کارگران صنعتی کارخانه ها و کارگاهها بزرگ و کوچک گرفته تا کلیه معلمان، پرستاران، بهیاران، رانندگان، کارگران شهرداریها و ادارات دولتی و در یک کلام کلیه توده فروشنده نیروی کار.

2. کمک به آماده سازی شوراهای کارگری یاد شده برای اشغال همه مراکز کار و تولید اجتماعی و برنامه ریزی پروسه کار این واحدها توسط کارگران متشکل در شوراها،

3. تشویق و هدایت دهقانان فقیر و پرولتاریای روستا به تشکیل شوراهای مشترک در سراسر کردستان، الغاء کامل هر نوع مالکیت ارضی، مصادره تمامی مزارع و باغات و املاک متعلق به فئودالها و زمینداران توسط شوراهای کارگران و زحمتکشان. رخدادهای اجتماعی قابل توجهی که در صورت وقوع پیروزمند آن پدیده ای به نام دهقانان و جنبش دهقانی اساساً موضوعیت تاریخی خود را از دست می داد.

3. تلاش برای انتقال کل جنبش کارگران و زحمتکشان کردستان به حوزه های یاد شده یعنی به میدان ها و قلمروهایی که صف آرائی در آنجاها مبین توفانی شدن پیکار واقعی میان طبقات اجتماعی بود. مبارزه علیه سرمایه داران و کل نظام بردگی مزدی، مبارزه علیه اشکال استثمار باقی مانده از شیوه های تولید منقرض و کهنه، مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی همه و همه در همین بستر، در درون شوراها و در عمق جبهه سراسری جنگ علیه سرمایه داری و کل حامیان این نظام محتوای واقعی طبقاتی خود را احراز می نمود.

4. مسلح شدن شوراهای کارگران و زحمتکشان در سراسر کردستان و هدایت این تسلیح انقلابی و شورائی به دفاع از برنامه ریزی شورائی مراکز کار و تولید اجتماعی. پدیده ای که آلترناتیو شکل خلقی تشکیل ارتش پیشمرگ و مبارزه ضد رژیم فراطبقاتی و سوسیال خلقی قرار می گرفت. جنبش شورائی در این راستا به صورت واقعی بستر جنگ طبقاتی می شد و مبارزه علیه سرمایه و علیه هر شکل استثمار و بیحقوقی و ستمکشی با مبارزه علیه رژیم سیاسی به طور ارگانیک به هم می آمیخت. روندی که در صورت تحقق، تبلور عالی ترین شکل پیکار طبقاتی را به نمایش می گذاشت.

5. پیوند خوردن تمامی شوراها با هم در کنگره سراسری شوراهای کردستان و بسط این نهاد به ارگان برنامه ریزی سراسری کار. تولید اجتماعی و در همان حال نیروی هدایت کننده جنگ علیه ارتش اشغالگر جمهوری اسلامی

6. اقدامات فوق اجزای لایتنجری الغاء کار مزدی در جامعه کردستان تلقی می گردید و هر گام در پیش برد و به موفقیت رساندن آنها گامی در ستیز واقعی علیه اساس سرمایه داری بود. آغاز و پیگیری این فرایند پیکار عملاً کل توده کارگر و استثمار شونده کردستان را در یک سوی و سرمایه داران، مالکان زمین و فئودالها و دولت بورژوازی اسلامی را در سوی مقابل و متخاصم آنها قرار می داد. احزاب بورژوائی کرد مانند حزب دموکرات، نیروهای مذهبی طرفدار احمد مفتی زاده، سپاه رزگاری، سازمان خبات و امثال اینها همگی جا و مکان خویش را در صف واقعی طبقاتی شان احراز می کردند و توده وسیع کارگر و استثمار شونده کرد نیز به جای تبدیل شدن به نیروی پیشمرگ این جریانها یا هر جریان بورژوائی دیگر شوراهای واقعی طبقاتی و ضد سرمایه داری خود و در همان حال سنگر راستین جنگ طبقاتی خویش را پیدا می نمود.

7. اهتمام شوراها به رفع هر نوع تبعیض جنسی و مبارزه علیه کلیه اشکال بیحقوقی زنان. ممنوع ساختن کار کودکان، اعلام بهداشت و آموزش رایگان، مصادره اماکن دولتی و مجتمعات مسکونی متعلق به سرمایه داران یا مراکز نظامی و ساختمانهای مشابه و واگذاری آنها به افراد فاقد مسکن. تشکیل گروههای ضربت برای برپائی خانه های مسکونی و حل معضل سکونت شهروندان

8. تلاش برای پیوند هر چه مستحکمتر با جنبش کارگری در سراسر ایران، فراخوان توسعه جنبش شورائی و اهتمام شوراهای کارگری همه مناطق به اجرای برنامه های مشابه، کوشش برای سراسری نمودن جنبش ضد سرمایه داری و سازمان دادن مبارزه ای متحد علیه اساس بردگی مزدی در وسعت جامعه ایران

9. توسل به طبقه کارگر بین المللی و بذل مساعی حداکثر برای جلب حمایت طبقه کارگر جهانی از شوراهای کارگری و جنبش شورائی ضد سرمایه داری کردستان و ایران. دعوت از فعالین جنبشهای ضد سرمایه داری در سطح جهانی برای کمکهای فنی و تکنیکی، آموزشی، بهداشتی، فرهنگی، اقتصادی و هر کمک دیگر برای تحکیم موقعیت جنبش و استحکام آرایش قوای طبقاتی در مقابل بورژوازی

پرولتاریای سوسیالیست در تعیین خطوط کار و برنامه جنبش انقلابی جاری درون جامعه کردستان در شرائط بعد از قیام بهمین می توانست بر نکات بالا و موارد مشابه آن، متمرکز شود. نکاتی که حتی امروز هم طرح آنها به یقین با حملات انتقادی بسیار شدید همه گروههای چپ مواجه خواهد شد. اولین انتقاد این خواهد بود که جنبش کارگری کردستان مطلقاً از آرایش لازم برای به دست گرفتن برنامه ریزی کار و تولید برخوردار نبود و شوراهای کارگران از عهده ایفای چنین نقشی بر نمی آمدند!! عده ای از این نیز فراتر خواهند رفت و ادعا خواهند نمود که اصلاً طرح انتظاراتی از این قبیل در مورد جنبش کارگری سال 58 خورشیدی در کردستان اتوپی بافی محض است!! این نقد در نگاه ناسیونال چپ و به همان میزان در نوع نگرش سوسیالیست های دترمینیست صنعت سالار ریشه دارد. گرایش اول سرمایه را نه یک رابطه اجتماعی و حتی نه در همه اشکال سامان پذیری اش، که فقط در قالب مشتی تکنولوژی مدرن و فوق مدرن یا در شکل خاص سرمایه صنعتی قابل لمس می بیند. طبقه کارگر را نیز نه توده وسیع فروشنده نیروی کار بلکه تنها در هیأت کارگر صنعتی آن هم کارگر صنایع عظیم « وطنی» و تراستهای عظیم تولیدی برتافته از « رشد آزاد» مانوفاکتورهای آباء و اجدادی « وطن» شایسته نام کارگر تلقی می کند. گرایش دوم نیز اساساً ایفای نقش تاریخی پرولتاریا را به رشد صنعتی هر چه نیرومندتر ارجاع می دهد و در عالم واقع نابودی سرمایه داری را نه کار جنبش کارگری که محصول رشد غائی صنعت کاپیتالستی ارزیابی می نماید. پاسخ ما به این نقد روشن است. کردستان نه یک جامعه فئودالی که یک جامعه سرمایه داری بود. طبقه کارگر در اینجا هم مثل هر نقطه دیگر دنیای سرمایه داری به کارگران صنعتی محدود نمی شد، بلکه کل توده فروشنده نیروی کار در بخش ساختمان و راه و شهرداریها و مدارس و بیمارستانها و جاهای دیگر را هم شامل می گردید. بالاتر گفتیم که بخش وسیعی از جمعیت شاغل در مزارع کشاورزی یا املاک زمینداران بزرگ و کوچک هم نه دهقان که کارگران با دستمزد جنسی بودند. در مورد سطح آگاهی و تدارک اجتماعی و علمی و

تخصص برای برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی هم جنبش کارگری کردستان در محدوده آحاد و نفوس خاص توده های کارگر ساکن این منطقه خلاصه نمی شد. همه ما شاهد بودیم که با ورود ارتش اشغالگر و متجاوز جمهوری اسلامی به کردستان هزارها فعال چپ و کمونیست از چهارگوشه جامعه ایران عازم کردستان گردیدند. این عده می توانستند به جای پیوستن به نیروی پیشمرگ جنبش ملی یگراست به شوراهای برنامه ریزی کار و تولید هدایت شوند و حتی نقش نظامی خویش در جنگ با دولت بورژوازی اسلامی را نیز در سنگر همین شوراهای کارگری ضد سرمایه داری ایفاء نمایند. فراموش نکنیم که بخش اعظم این فعالین، کمونیستهای دانش اندوخته و دارای تخصص های بالای علمی و فنی بودند. جنبش کارگری کردستان با بهره گیری از این نیروها که در صورت اتخاذ یک استراتژی رادیکال سوسیالیستی و ضد کار مزدی، شمار آنان می توانست بسیار بیشتر و بیشتر شود قادر بود اداره و برنامه ریزی کار کلیه مراکز درمانی و آموزشی و اقتصادی را به دست گیرد سوای این طبقه کارگر می توانست با استمداد از فعالین کمونیست جنبش کارگری در سطح بین المللی این امکانات را ده چندان و صد چندان سازد.

انتقاد مهم دیگری که بر طرح این راه حل از سوی محافل مختلف چپ مطرح خواهد شد این است که وقتی کل جنبش کارگری ایران به طور واقعی توان این رویکرد و ایفای چنین نقشی را نداشت چگونه طبقه کارگر در کردستان به عنوان ضعیف ترین و بی تجربه ترین بخش این جنبش قادر به پیشبرد این اقدامات می گردید؟ این انتقاد تا آنجا محق است که به فروماندگی جنبش کارگری ایران در اتخاذ چنین رویکردی اشاره می کند، اما بحث ما مطلقاً این نیست که راه حل پرولتاریای سوسیالیست در حوزه حیات اجتماعی کارگران کردستان موضوعیت داشت و در سایر مناطق ایران از دستور کار خارج می گردید. بالعکس بند بند نکاتی که در اینجا و در چهارچوب برنامه عمل طبقه کارگر طرح می شود مسائلی هستند که در روزهای پیش و پس قیام بهمین به عنوان وظائف عاجل روز پیش روی کل طبقه کارگر ایران قرار داشت. حرف اساسی این است که طبقه کارگر در همه جا باید چنین می کرد و فعالین کمونیست باید برای سمت دادن جنبش کارگری به اتخاذ این راهکارها از هیچ تلاشی دریغ نمی ورزیدند. انحلال وسیع چپ در راهلهای سوسیالیستی خلقی و ناسیونالیستی موجب شد که نه فقط در این راستا هیچ کاری نکنند که بالعکس بدترین لطمات را نیز به هر رویکرد رادیکال کارگری وارد سازند. امری که در تهران، اصفهان، شیراز، تبریز، اهواز و سایر شهرها در قالب تقلا برای تبدیل جنبش کارگری به ابزار دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی، تقویت جناحی از بورژوازی در مقابل جناح دیگر، امپریالیسم ستیزی خلقی و نوع اینها انجام گرفت و در کردستان شکل و روال دیگری پیدا کرد. در اینجا حق تعیین سرنوشت ملی محور ابراز حیات چپ خلقی شد و جنبش کارگری نیز به جای توسل به راه حل سوسیالیستی در برهوت راهبردهای ناسیونالیستی گور و گم گردید. در اینجا طبیعتاً یک سؤال بسیار اساسی قابل طرح است. اینکه آیا راه حل سوسیالیستی پرولتاریا واقعاً شناسی برای پیروز شدن داشت؟ و اگر نداشت چرا باید طرح می شد و چرا اکنون باید بر درستی آن پای فشرده. پاسخ این سؤال دشوار است به این معنی که پیروزی و شکست هیچ جنبشی و از جمله جنبش کارگری در شرائط آن روز ایران و کردستان را نمی توان از قبل یا بعد بدون اینکه مسیر واقعی کارزار خود را طی کرده باشد مورد حدس و داوری قرار داد. پاسخ اما به یک اعتبار بسیار ساده است. به این اعتبار که اتخاذ راه حل سوسیالیستی تنها راه درست طبقه کارگر در سراسر ایران و از جمله در کردستان بود. پرولتاریا نمی تواند با رجوع به دشواری خط مشی راستین پیکار ضد سرمایه داری خود، به ناسیونالیسم و به جنبش خودمختاری طلبانه یا حق تعیین سرنوشت ملی بپیوندد. به نظر ما جنبش کارگری خواه در سراسر ایران و خواه در منطقه کردستان برای غلبه بر بورژوازی، سازمانیابی سراسری ضد کار مزدی خود و تاختن به سوی استقرار سوسیالیسم شانس زیادی نداشت اما نکته اساسی این است که در این گذر هر میلیمتر پیشروی به حق سنگ بنای محکم و استواری برای مقاومت مؤثرتر در برابر نظام کاپیتالیستی، گامی مؤثرتر در آرایش قوای طبقاتی، دستاوردی در سازمانیابی شورائی و حصول سنگری نیرومندتر برای تداوم مبارزه طبقاتی بود. پرولتاریا در این گذر اگر شکست می خورد حداقل در جبهه جنگ واقعی ضد سرمایه داری شکست خورده بود و تجارب شکست، درسهائی بسیار آموزنده برای پیروزیهای بعدی بود. پرولتاریای ایران و کردستان با فروماندگی از اعمال راه حل سوسیالیستی دچار وضعیتی شد که به عکس حالت بالا اگر پیروز هم می شد در واقع به ورطه هولناک یک شکست طبقاتی سقوط نموده بود. تا چه رسد که حتی در بیراهه های برهوت گونه جنبش ملی دچار شکست شود که در این صورت عواقب آن بسیار دهشتناکتر می شد.

جنبش کارگری کردستان همسان جنبش کارگری در سراسر ایران قادر به پیگیری راه حل سوسیالیستی نشد. چپ خلقی این جنبش را به دار جنبش ناسیونالیستی و حق تعیین سرنوشت آویزان ساخت. هزاران کارگر زیر «بیرق کمونیسم» به نیروی پیشمرگ جنبش ملی تبدیل شدند. به جای برپائی شوراهای خویش، به جای تصرف کارخانه ها و مزارع و اراضی سرمایه داران یا فئودالها، به جای برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی توسط این شوراهای، به جای تبدیل این شوراهای برنامه ریزی کار و تولید به جبهه جنگ علیه سرمایه داران و دولت سرمایه داری، به جای استمداد از جنبش بین المللی طبقه کارگر و اتحاد آهنین با طبقه کارگر سراسر ایران، آری به جای همه اینها در خشکزار یک جنگ فراطبقاتی ناسیونالیستی با دولت اسلامی درگیر شدند. قدم به قدم در این جنگ عقب نشستند. شکست خوردند نه در سنگر واقعی پیکار ضد سرمایه داری و سوسیالیستی که بعنوان نیروئی در خدمت ناسیونالیسم و جنبش حق تعیین سرنوشت

ملی، طنز تلخ تاریخ این بود که چپ خلقی در شیدای رفع ستم ملی به کمونیسم آویخت تا جنبش کارگری را در آستان جنبش ملی قربانی سازد و طبقه کارگر کردستان بدون هیچ شیفتهگی به منافع ملی اما متوهم به «کمونیسم»! نیروهای خلقی پیشمرگ جنبش رفع ستم ملی شد. جنبش کارگری کردستان زیر نفوذ رفرمیسم راست و چپ از میدان واقعی جنگ طبقاتی خارج شد و این امر سالهای متوالی ادامه یافت. در فاصله این سالها چپ خلقی بدون هیچ گونه تغییری در اساس افق پردازیها و راه حل‌های سوسیال بورژوائی خود، با آمیختن به نقدی عمیقاً پاره وار و متشتت از برخی وجوه باورهای خلقی، با تمسک به برخی فرمولبندیهای مجرد نظری و به کارگیری دروغین اصطلاح «مارکسیسم انقلابی، دست به کار ساختن حزب شد. حزبی که در امتداد مستقیم همان دیدگاهها، افق باقیها، انتظارات و تشکیلات پردازیهای کهنه سوسیال بورژوائی و غیرکارگری بود. کماکان طبقه کارگر کردستان را در حوزه های سربازگیری جنبش ملی به صف می نمود. به کارگران شاغل کارخانه ها و کارگاهها درس مبارزات صنفی و سازمانیابی سندیکالیستی دیکته می کرد و در خارج از مراکز کار و تولید پیشمرگ «جنبش انقلابی خلق» می ساخت.

جنبش کارگری کردستان در تار و پود توهم به ناسیونالیسم چپ و سوسیالیسم بورژوائی فرصت تاریخی مهمی را برای سازمانیابی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی خود از دست داد. رفرمیسم چپ نیز چندی بعد زیر فشار واقعیت سراسر متناقض اجتماعی خود، تناقضات به هم تنیده جنبش ملی و بالاخره در پی تحمل ضربات کوبنده ناشی از شکست در یک جنگ نابرابر فراطبقاتی از هم پاشید. انشعاب سال 1991 محصول مستقیم شکست جنبش ملی و تبلور تلاش سراسیمه بخشی از حزب برای فرار از کلاف سردرگم عجیب سازی سوسیالیسم و حق تعیین سرنوشت ملی بود. انشعاب انعکاس جنب و جوش سترونی بود که بانیان آن نهایتاً از برهوت جنبش ملی خارج و به سکولاریسم خواهی و دموکراسی طلبی فراطبقاتی پناه می جستند. آنان در این میان به مصداق مثل معروف «برعکس نهند نام زنگی کافور» نام خود را از کمونیسم به کمونیسم کارگری تغییر می دادند. کارنامه حیات چپ سوسیال بورژوائی اما در همین جا به پایان نمی رسید. انشعاب بعد مجدداً در حزب مادر رخ می داد، این بار جماعتی از سرکردگان نهضت حق تعیین سرنوشت ملی راه خود را به سوی علم و کنتل دوم خرداد راست می کردند. فصل بعدی این کارنامه با انشعاب دیگری در حزب منشعب ورق می خورد، در اینجا نیز خسته شدگان سکولاریسم طلبی بی حاصل کاپیتالیستی، گروه گروه یا حتی فرد فرد هر کدام به جایی می شتافتند که تنها مشخصه مشترک آنها عزم جزم برای خروج از زیر سقف معبدی بود که خود به نادرست آن را «کمونیسم کارگری» پنداشته بودند. کارنامه فروپاشی همچنان ورق می خورد. انشعاب بعدتر باز هم در حزب منشعب رخ می داد. این بار عده ای دیگر در معیت حواری دیگر تمثال قدیسین خود ساخته بر کف بدون هیچ حرف تازه ای برای هیچ کارگری صحن مقدس حزب را با هدف چرخیدن در لایبرنت بی فرجام راه حل باقیهای سوسیال بورژوائی ترک می کردند. منشعبین حزب مادر پس از 25 سال دروغ به طبقه کارگر کردستان و ایران سرانجام با صراحت نام کمونیسم و کارگر را از سر در معبد خویش پاک کردند اما مابقی همچنان حزب و حزب و باز هم حزب باقی ماندند. آنان به هر حال هر کدام برای خود دفتر و دستکی داشتند، بیچاره توده های کارگر کردستان و ایران که در کنار این همه احزاب پر عظمت طبقه شان!! حتی نیم وجب تشکیلات هم نداشتند. جملگی این احزاب در تمامی سالهای پس از قلع و قمع جنبش ملی به کارگران توصیه کردند که دو وظیفه اساسی!!! را فراموش نکنند. اول اینکه برای دنیای خود حتماً مبارزه سندیکالیستی بنمایند و دوم اینکه برای آخرت خویش زیر پرچم سکت موسوم به حزب مبارزه ضد رژیم می کنند. آنان به کارگران گفتند که در یک قران سعدین نجومی نامعلوم برابند مشترک این دو روند بالاخره سکت را به قدرت سیاسی سوق خواهد داد و در آن هنگام مشکل کارگران حل خواهد گردید!!! احزاب یاد شده مسائل زیاد دیگری را نیز در همین راستا از ورای امواج دوربرد الکترونیکی به گوش کارگران رساندند. از جمله اینکه: هیچگاه و در هیچ شرائطی تصور داشتن ظرفیت سازمانیابی ضد کار مزدی و برای محو کار مزدی را به مغز خود خطور ندهند. هیچگاه به عنوان یک طبقه دست به کار ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه داری نشوند. در هیچ شرائطی ضرورت اطاعت از سکت ماوراء خود به عنوان منجی موعود را فراموش ننمایند و خیلی چیزهای دیگر.....

کارگران کردستان و درس های شکست سوسیالیسم بورژوائی

شکست همواره حادثه ای محتمل در پیش روی هر جنبش طبقاتی و اجتماعی است. شکست خوردن بیش از حد پوزیان، رفت بار و دردناک است اما واقعیتی است که اتفاق می افتد. جنبش کارگری نیز زیر فشار بی افقی ها، سردرگمی ها، بی سازمانی ها، ناآگاهی ها و سایر ضعفها و معضلات درونی خود از یکسوی و قدرت سرکوب ددمنشانه سرمایه از سوی دیگر دچار شکست می شود. مسأله اساسی برای فعالین آگاه طبقه کارگر درس آموزی خلاق، بالنده و رادیکال از این شکستها است. همه ما با این ضرب المثل معروف توده ای آشنا هستیم که: «شکست مقدمه پیروزی است» به نظر ما نیر شکست منتهی به درس آموزی ها و استخراج تجارب رادیکال و به کارگیری این درسها و تجارب در پراتیک جاری پیکار طبقاتی به طور قطع سرآغاز خیزشهای نوین پیروزمندانه است. به بیان دیگر جنبشی که به طور واقعی با اتکاء به ماتریالیسم انقلابی، آموزه های شکست پیشین را چراغ راه تداوم مبارزه طبقاتی سازد اساساً شکست نخورده است؛ بلکه پروسه شکست را به جزء لایتجزائی از فرایند سراسری پیکار امید بخش و موفق طبقاتی ارتقاء داده است.

جنبش کارگری کردستان و جنبش کارگری سراسر ایران نیز باید چنین کنند و این کار نیازمند تمرکز آگاهانه فعالین ضد سرمایه داری طبقه کارگر بر روی سیر حوادث 27 سال گذشته است.

ما در بررسی مختصر بالا نشان دادیم که سنگ بنای شکست جنبش کارگری کردستان در رویکرد این جنبش به قبول راه حلهای ناسیونالیستی و سوسیال بورژوائی ناسیونالیسم چپ و عدول از برپائی شوراهای طبقاتی خویش در روزهای پیش و پس قیام بهمن 57 گذاشته شد. گفتیم که کارگران کردستان باید شوراهای خویش را بر پای می داشتند. در پرتو قدرت این شوراها کلیه مراکز کار و تولید اجتماعی را تصرف می نمودند و این شوراها و مراکز کار را همزمان به سنگر برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی و جنگ با دولت بورژوازی اسلامی مبدل می ساختند. جنبش کارگری باید به دهقانان و انبوه کارگران روستاها کمک می کرد تا شوراهای خود را بر پای دارند. تا شوراها را به نهاد اعمال قدرت توسعه دهند. تا کلیه مزارع و اراضی زمینداران و فئودالها را مصادره کنند و برنامه ریزی شورائی کار و تولید را وظیفه خود سازند. جنبش کارگری کردستان باید بر این مسیر می شتافت و جبهه پیکار سراسری توده های طبقه خود و کل توده های فرودست و زحمتکش کردستان را پیکر است بر روند کار جامعه سرمایه داری و بر تعرض مستقیم به اساس مناسبات کاپیتالیستی مستقر می نمود. طبقه کارگر در کردستان باید سراسر این دیار را به آوردگاه طبقاتی علیه سرمایه بسط می داد و در این گذر پایه های اتحاد خود با کل طبقه کارگر ایران را مستحکم می ساخت و از تمامی فعالین کمونیست جنبش بین المللی کارگری استمداد می جست. این کارها انجام نگرفت، جنبش کارگری به ارتش جانباغ جنبش ملی سقوط کرد، این جنبش شکست خورد و در طول 27 سال گذشته رژیم ستیزی فراطبقاتی و مبارزه سندیکالیستی زیر پرچم رفرمیسم راست و چپ سوسیال بورژوائی همه وجوه زندگی اجتماعی و حیات سیاسی آن را در خود غرق ساخت.

نخستین درس ماتریالیسم انقلابی از کندوکاو این پروسه شکست ضرورت یک رویکرد رادیکال به کار برپائی شوراهای کارگری است. ما در مقالات متعدد و از جمله در یکی از مقالات دیگر همین نشریه توضیح داده ایم که ارجاع برپائی شوراها به لحظه قیام صرفاً و صرفاً یک دسیسه جنبشهای خلقی و سوسیال بورژوائی است. شوراها بستر پیکار ضد سرمایه داری ما و مرکز ثقل تدارک و بالندگی و آگاه شدن و بسیج سراسری توده های ما برای پیکار علیه بردگی مزدی و تدارک انقلاب سوسیالیستی است. احزاب سوسیال بورژوائی در همین لحظه حاضر نیز از زمین و آسمان برای ما نسخه سندیکاسازی صادر می کنند و از ما می خواهند که تشکل صنفی بسازیم، این تشکلهای را به حزب آنان بیاویزیم، از سازمانیابی سراسری توده های طبقه خود در مبارزه مستقیم علیه اساس سرمایه داری امتناع کنیم و نهایتاً به عنوان ارتش آلت دست سکت آنها باقی بمانیم تا روزی آنان را به قدرت برسانیم و بر سرنوشت کار و محصول کار خویش مسلط گردانیم. گوش دادن به حرف این احزاب نه نقد گذشته و نه استخراج تجارب رادیکال از شکستهای پیشین که کاملاً بالعکس سر در زیر برف فرو بردن، از گذشته نیاموختن و اصرار عامدانه بر تحمل شکستهای آتی است.

شوراهای خود را در کلیه مراکز کار و تولید بر پای سازیم. این شوراها را ظرف اعمال قدرت کنیم، با قدرت شوراهای خود به سرمایه داران و دولت سرمایه داری بسیار صریح و سراسر اعلام کنیم که هر چه هست و نیست محصول کار ما و طبقه بین المللی ماست. این مائیم که باید چه تولید شود و چه تولید نشود و سرنوشت پروسه کار و تولید اجتماعی را تعیین کنیم. پرچم برنامه ریزی شورائی سوسیالیستی کار و تولید اجتماعی را در کلیه مراکز کار و تولید و در سراسر جامعه به اهتزاز در آوریم. این اتوپی پردازی نیست، نقشی است که طبقه ما قادر به ایفای آن است. ما در همین راستا و در زیر همین پرچم متحد می شویم، متشکل می گردیم، مطالبات عاجل روزمان را مطرح می کنیم، به میزان قدرتی که داریم این مطالبات را بر بورژوازی تحمیل می کنیم. سنگر به سنگر با نظام سرمایه داری و دولت بورژوازی می جنگیم و در همین راستا به سوی محور سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم می شتابیم

جنبش شورائی ما تبلور قدرت روز ماست اما قدرتی که مظهر حضور فعال و دخالتگر و خلاق و آگاه آحاد توده های ماست. فرقه های سوسیال بورژوائی ما را لایق این کار نمی بینند و به همین دلیل ما را از ساختن شوراها منع می کنند و به برپائی سندیکا و آویختن سندیکا به حزبشان رجوع می دهند. هر گام گوش دادن به حرف اینان نه گامی در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی که گامی در انفعال خویش از اعمال قدرت متحد طبقاتی علیه سرمایه است. در پویه قبول آنچه اینان می گویند حتی موفقیت ما نه پیروزی طبقه مان علیه سرمایه که تلاشی در راستای خزیدن اینان به ماشین دولتی ماوراء طبقه ما و افتادن ما در ورطه شکل دیگری از برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی است. تشکل راستین ما تشکلی است که قدرت ضد سرمایه داری توده های مان را وارد میدان مصاف سازد. ظرف این اعمال قدرت نه اتحادیه و سندیکا و آویزان سازی سندیکا به سکت ماوراء خود، بلکه شوراهای ضد کارمزدی کارگری است. ما کاملاً قادریم به جای مبارزه قانونی و رفرمیسم سترون سندیکالیستی، توده های خود را شورائی متشکل سازیم و از درون این شوراها قدرتمندانه پرچم آمادگی برای برنامه ریزی سوسیالیستی و شورائی کار و تولید اجتماعی را به اهتزاز در آوریم.

سازمانیابی جنبش شورائی ما در همان حال که بستر تدارک و پیکار سراسری طبقاتی ضد سرمایه داری است ظرف مبارزه برای مطالبات روزمره نیز هست. هیچ آیه ای با هیچ شأن نزولی در هیچ کجا نیامده است که مبارزه روز ما باید از جنبش طبقاتی علیه کار مزدی و برای محو سرمایه داری مجزا باشد. این آیه فقط از محکمت رفرمیسم راست و چپ است و با هدف به کجراه بردن مبارزه ضد کاپیتالیستی ما ابداع گردیده است. سوسیالیسم بورژوائی و ناسیونالیسم چپ سالیان دراز با همین آیه پردازیها ما را ارتش جنبشهای ناسیونالیستی و دموکراسی طلبانه خود ساختند. بر این روند باید نقطه پایانی گذاشت. شوراهايمان را بر پای داریم، در درون این شوراها مطالبات پایه ای سراسری ضد سرمایه داری خود را مطرح سازیم، با تحکیم صفوف پیکار در درون شوراها قدرت روز خویش را برای تحمیل این مطالبات بر بورژوازی و دولت بورژواها اعمال کنیم و همزمان پروسه تدارک قوا برای به دست گیری برنامه ریزی شورائی و سوسیالیستی کار و تولید اجتماعی و سرنگونی دولت سرمایه داری را دنبال نماییم. در شوراها برای افزایش دستمزد مبارزه می کنیم در همان حال که کیفرخواست طبقاتی خود علیه اساس کار مزدی و پرچم جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی را نیز به دست داریم.

هیچ ملاک واقعی برای انصراف ما از برپائی شوراها وجود ندارد. اگر توان آن را داریم که متشکل گردیم، توان آن را هم خواهیم داشت که شورائی متشکل شویم، اگر قرار است برای سازمانیابی خود مبارزه کنیم این مبارزه را در راستای سازمانیابی شورائی توده های جنبش طبقاتی خود به پیش بریم. تفاوت شوراها با سندیکاها تفاوت در اسم و رسم نیست. شوراها نهاد قدرت ضد سرمایه داری ماست. سندیکاها ظرف مبارزه قانونی هستند. شوراها بستر تدارک قوای طبقاتی ما برای محو سرمایه داری می باشند، سندیکاها و جنبش سندیکائی بستر تسلیم و انقیاد به سلطه جاویدان سرمایه است. شوراها مبارزه ما برای مطالبات روز را با مبارزه سراسری طبقه مان برای رفع عینیت موجود به هم می آمیزند. سندیکاها ما را صنف صنف می کنند و قدرت طبقاتی مان را در منجلاب منافع سرمایه داران دفن می سازند. شوراها مرکز بلوغ و رشد آگاهی طبقاتی ماست، سندیکاها باتلاق مسخ و انجماد ما در راه حلهای بورژوائی است. شوراها ظرف وحدت و انسجام و یکپارچگی کل طبقه ماست، سندیکاها و اتحادیه ها در بهترین حالت و در رادیکال ترین روایت چپ محمل گسیل توده های کارگر به مبارزات صنفی و سکت ماوراء طبقه به عنوان فرمانده زبردست مبارزه طبقاتی است!!! شوراها نهاد وحدت اندیشه و عمل، تئوری انقلابی و انقلاب، جنبش و آگاهی، هستی اجتماعی و آگاهی طبقاتی است، سندیکا و جنبش سندیکائی و فرقه سازی و سکت سالاری مرکز شقه شقه نمودن همه اینها به زیان طبقه ما و به نفع نظام سرمایه داری است. شوراها سلولهای وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر علیه سرمایه در سراسر جهان موجود است، سندیکاها کج راه انفصال از وحدت طبقاتی و خزیدن به لاک منافع صنفی است.

یک معضل اساسی سر راه برپائی شوراها سخت جانی رفرمیسم راست و چپ است. مراد از رفرمیسم راست و چپ نه تبلور سکتی آن بلکه نسوج ریشه دار و پر قوام آن در درون خود جنبش کارگری است. رفرمیسم راست و چپ در طول سالیان بسیار دراز و در پاره ای مقاطع تاریخی به گونه ای مزمن در زوایای رویکردها و چاره پردازیهای بسیاری از فعالین کارگری ریشه دوانده است. این مسأله در فاصله تاریخی میان قیام بهمن تا حال در مورد جنبش کارگری کردستان به مراتب بیش از سایر بخشهای طبقه کارگر ایران صدق می کند. کارگران این منطقه به ویژه با توجه به آنچه در بالا گفتیم در تمامی این مدت با هزار رشته مرئی و نامرئی به ناسیونالیسم چپ و فرقه بافیهای سوسیال بورژوائی میخکوب بوده اند. رفرمیسم چپ در کارسازمانیابی طبقاتی این کارگران هیچ شاخ ملخی را راست یا کج نکرده است اما نوع نگاه و تعبیر بازگونه همه مسائل مربوط به جنبش کارگری را در وجود آنها القاء کرده است. طبقه کارگر کردستان در شرایط موجود ویژگیهای متضادی را با خود حمل می کند. از یکسوی در تداوم فضای سیاسی میلیتانت منطقه آمادگی بیشتری را برای حضور گسترده در مبارزه طبقاتی به نمایش می نهد و از سوی دیگر فشار افقها و راهکارهای گذشته بر روند این آمادگی و تدارک تأثیر منفی وارد می سازد. فعالین ضد سرمایه داری جنبش کارگری باید نسبت به این ویژگیها بیشترین حساسیت را نشان دهند. پافشاری بر سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری توده های کارگر در کردستان و مبارزه با رفرمیسم راست و چپ ستون فقرات و وظائف اساسی این فعالین را تعیین می کند.

جنبش کارگری کردستان بدون همجوشی و همپیوندی مستحکم با جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در سراسر ایران قادر به گذاشتن خشتی بر روی خشت در پیشبرد مبارزه طبقاتی خود نیست. کارگر فعال کرد باید دست در دست کارگر تهرانی و تبریزی و اصفهانی و عسلویه ای و بندرعباسی برای سازمانیابی سراسری ضد سرمایه داری خود تلاش کند. رفرمیسم راست و چپ در این گذر نیز اخلاص می کند و با توصیه و تجویز سندیکابافی فرایند این وحدت و تشکل یابی طبقاتی را مورد آسیب قرار می دهد. سازمانیابی شورائی حول مطالبات سراسری روز طبقه کارگر با طرح راه حل عاجل برنامه ریزی شورائی کار و تولید اجتماعی می تواند اولاً رشته های این همپیوندی را محکم تر سازد و ثانیاً روند اشکل تراشی ها و مانع آفرینی های رفرمیسم راست و چپ را کندتر نماید.

اصول اساسی مبارزه طبقاتی و ماتریالیسم انقلابی مارکس را از یاد نبریم. ما یک طبقه عظیم اجتماعی هستیم. انقلاب کار ماست. این توده های وسیع طبقه مایند که باید با اتحاد و تشکل سراسری شورائی خود علیه سرمایه داری بجنگند و پیروز شوند. آگاهی ما هستی طبقاتی آگاه ماست و این آگاهی را نخبگان جنبشهای ناسیونالیستی و سوسیال بورژوائی به ما هدیه نمی کنند. مارکس و مارکس ها آگاهان طبقه ما هستند و فرمیسم چپ مجاز نیست با گروگانگیری اینها و صدور شناسنامه جعلی به نام آنها ما را به دار سکت های خود بیاویزد. این آنهایند که اگر راست می گویند باید سکت و حزب و دفتر و دستک خود را در جنبش ضد کار مزدی و برای محو کار مزدی ما منحل سازند. این آنانند که باید به صورت آحاد فعالین طبقه ما در روند سازمانیابی سراسری شورائی ضد کار مزدی و سوسیالیستی حضور یابند. در مقابل این مائیم که باید جنبش توده های وسیع خود را شورائی و ضد سرمایه داری با هدف نابودی کار مزدی و استقرار کمونیسم سازمان دهیم.

برای پیشبرد پروسه سازمانیابی شورائی طبقه خود، در همه جا دست به کار شویم، در کارگاه، کارخانه، مدرسه، در بیمارستان، در محله ها، در درون هر اعتراض کارگری، در هر تجمع زنان کارگر، در مبارزه علیه کار کودکان، در جنبش رفع تبعیضات جنسی و در همه قلمروهای اعتراض علیه استثمار و بیحقوقی و ستم سرمایه داری دست به کار ساختن شوراها گردیم. به مثابه فعالین کارگری در این میداين واقعی مبارزه طبقاتی با هم رو به رو شویم و دست در دست هم گذاریم، تعلقات فرقه ای را به سینه دیوار کوبیم، بر سینه فرمیسم راست دست رد کوبیم و فرمیسم چپ را به بایگانی تاریخ بسپاریم، فراموش نکنیم که آحادی از یک جنبش عظیم انترناسیونالیستی و طبقاتی علیه اساس کار مزدی هستیم. تعلقات سکتی نباید به کار سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری ما ضرر وارد سازد. هیچ چیز وحشتناکتر از این نیست که به گاه دیدار همزنجیران کارگر خویش از موضع این سکت و آن سکت حرکت کنیم و اساس مبارزه متحد طبقاتی علیه سرمایه داری را از یاد ببریم. تاریخ مسؤلیت سترگی بر دوش ما نهاده است. شوراها را بر پای داریم و دست در دست هم برای نابودی نهائی سرمایه داری پیکار کنیم، در همین راستا هر مقدار از قدرت شوراهايمان را به سلاحی نیرومند برای تحمیل مطالبات روز خود بر بورژوازی مبدل سازیم.

9 اکتبر 2006